چرا مردم داستان نمی خوانند داستان نویسان پاسخ می دهند

تیراژهای دو تا پنج هزارتایی کتاب‏های داستان،واقعیت تلخی را روشن می‏کند که مردم داستان‏ نمی‏خوانند.بعضی می‏گویند گسترش رسانه‏های تصویری،سرگرمی‏های تازه و جذابی برای مردم‏ درست کرده است.برخی هم گرانی کالای کتاب را عامل اصلی بی‏رغبتی مردم به داستان می‏دانند. این سوال را از داستان‏نویسان پرسیده‏ایم.

1Lاسکن‏

من حوصله ندارم

احمد محمود

من با هیچ جا مصاحبه نمی‏کنم. من حوصله ندارم،بیمارم. پرداختن به این کارها وقت و انرژی می‏خواهد که من ندارم.

مردم عادت به مطالعه ندارند

فرخنده حاجی زاده

اسکن‏ اگر بخواهیم نسبی نگاه کنیم، اتفاقا رمان و قصه بیش از سایر مقوله‏های ادبی خواننده دارد،اما در کل مشکل این است که ما خواننده نداریم و مردم ما عادت‏ به مطالعه ندارند که این مسأله‏ هم عوامل متعددی دارد؛یکی‏ از این مسائل،مسأله اقتصادی‏ است.کسی که در روز دو یا سه‏ جا کار می‏کند ترجیح می‏دهد شب که به خانه برمی‏گردد،دراز بکشد و سریال مبتذل تماشا کند تا این که رمان یا داستان‏ بخواند.در کشور ما کتاب از همه جای دنیا ارزان‏تر است.وقتی‏ پای صحبت ناشران و پخش کننده‏های کتاب می‏نشینیم‏ می‏بینیم آنها هم ناراضی هستند.

بخشی از مردم هم عادت کرده‏اند به خواندن چیزهای ساده. خواننده‏های فرزانهء ما کم هستند.نویسنده یک بار می‏نویسد بعد هم دنبال ناشر می‏گردد،بعد هم باید دنبال پخش کتابش‏ باشد.معمولا هم کتاب‏ها بین نویسنده‏ها رد و بدل می‏شود. کتاب‏هایی مثل جنگ و صلح و پدر و پارامو در کشور ما یک بار چاپ شده‏اند.فکر می‏کنید کتاب‏های جدی مثل شازده احتجاب‏ 2Lو آزاده خانم چند بار چاپ شده‏اند؟

ما ترویج فرهنگی نداریم.رسانه‏ها آثار ادبی را معرفی نمی‏کنند. ما درگیر یک نوع سیاست‏زدگی هستیم.هر کتاب یا روزنامه‏ که تیتر جنجال برانگیز سیاسی دارد مورد توجه است.باید فرهنگ را از سیاست جدا کرد.

تیراژ دو هزارتایی از سر ما زیاد است

مجید قیصری

اسکن‏ کتاب‏خوانی دو چیز می‏خواهد: یکی بنیهء مالی و دیگر وقت و فراغت.حالا ببینید در کدام طبقهء اجتماعی ما این‏ها پیدا می‏شوند. دانشجوها بهترین طیفی هستند که دربند اجارهء مسکن تغذیه و البسهء خودشان مانده‏اند.اگر وقت‏ و بنیه‏ای بماند ما راضی هستیم‏ که برسند به درس‏های جاری‏ خودشان که مشروط نشوند.مشکل اصلی ما به کتاب‏خوانی‏ مردم مربوط نمی‏شود،بلکه مربوط به لذت از زندگی است. حقیقتا می‏گویم وقتی مردم نمی‏توانند از خورد و خوراکشان‏ لذت ببرند،وقتی که نمی‏تواننداز همنشینی با هم لذت ببرند، مطمئنا از کتاب‏خوانی هم نمی‏توانند لذت ببرند.می‏رسند. وقتی تابستان بیاید و برود و نتوانند به گلگشتی بروند،نتوانند تنی به آب بزنند،چه جایی برای کتاب‏خوانی می‏ماند.فکر می‏کنم سوال اساسی شما باید این باشد که مردم چقدر از زندگی لذت می‏برند؟فکر می‏کنید با شکم خالی،بیکاری و خانهء استیجاری برای کتاب‏خوانی جایی باقی می‏ماند؟با این‏ قیافه‏های اخمالود و اعصاب خرد و جیب خالی،همین تیراژ دو هزارتایی هم از سر ما زیاد است.کتاب‏خوانی یک بشاشیت و سر حالی می‏خواهد که من در این مردم نمی‏بینم.

1L

داستان‏ها سرگرم کننده نیست

ناهید طباطبایی

اسکن‏ به سه دلیل مردم کمتر داستان‏ می‏خوانند:یکی این که کلا قیمت کتاب گران است.دوم‏ این که روزنامه‏ها مهیج‏تر و سرگرم کننده‏تر از کتاب هستند و دیگر این که پرداختن بیش از حد به فرم‏گرایی در داستان‏ها، در واقع آنهارا به ضد داستان‏ تبدیل می‏کند و نبودن عنصر سرگرم کنندگی در داستان‏ها.

اسکن‏

ما کی برای مردم‏ داستان نوشته‏ایم؟!

داوود غفارزادگان

مردم بسیار کار خوبی می‏کنند. بلوغ فکری خودشان را نشان‏ می‏دهند.ما کی برای مردم‏ داستان نوشته‏ایم و مردم آن‏ را نخوانده‏اند؟!

همه جای دنیا همین‏طور است

حسین مرتضائیان آبکنار

اسکن‏ من فکر می‏کنم به دلایل‏ مختلفی مردم سراغ داستان‏ نمی‏روند،یکی این که نباید از همه توقع داشت که داستان‏ بخوانند.به علت تنوع و تکثری‏ که وجود دارد هر کس چیزی را انتخاب می‏کند.دسته‏ای از مردم‏ سراغ موسیقی می‏روند.گروهی‏ نقاشی می‏کنند.عده‏ای هم‏ داستان می‏خوانند.

همه جای دنیا همین‏طور است.شاید این درصد بالا و پایین‏ باشد،اما هست.حتی در کشورهایی که تیراژ کتاب خیلی‏ بالاست گاه مردم نویسنده را از روی آثارش که ساخته شده‏ می‏شناسند.

البته ما باید انتظارمان را محدود کنیم و از آن‏ها که توقع خواندن‏ داریم بپرسیم چرا نمی‏خوانند،که به نظر من این هم دلایل‏ مختلفی دارد.

درگیرهای روزمره،وضع مالی مردم و کمبود کتابخانه به نسبت‏ جمعیت و نکتهء اساسی تنبلی است که گاهی آدم‏ها به دلیل‏ 2Lعادت نداشتن به مطالعه و تنبلی آن را کنار می‏گذارند.

نکته دیگر رواج بحث‏های شفاهی است.وقتی ما بحثی را در مورد داستان یا رمانی در جلسه یا جمعی می‏شنویم،انگار نیاز به خواندن خود اثر را کم می‏کند.

مسألهء دیگر روی آوردن به رسانه‏های ساده‏تر نظیر سینماست‏ که یک قصه را سریع‏تر و گاه تأثیرگذار تر منتقل می‏کند.

نکتهء بعدی سانسور کتاب است.خود من وقتی احساس می‏کنم‏ کتابی سانسور شده آن را نمی‏خوانم و منتظر می‏مانم تا نسخهء دیگری که ممکن است حالا هم موجود نباشد به دستم برسد. نبودن کتاب‏های خوب از جملهء این دلایل است.به اعتقاد کسانی که جدی‏تر به ادبیات می‏پردازند داستان باید تنوع داشته‏ باشد.مثلا ترجمه‏های زیادی از مارکز موجود است،من وقتی‏ این کتاب‏ها را می‏خوانم دوست دارم کار نویسندهء دیگری را هم بخوانم اما ترجمه‏ای از او در دست نیست.در واقع ما امکان‏ انتخاب نداریم.

در هر حال نباید از همه توقع داشت.خود ما هم در بعضی‏ فصل‏ها و زمان‏ها کمتر می‏خوانیم و گاه با ریاضت و گاه‏ به سختی می‏شود شرایط خواندن را فراهم کرد.دیگران هم‏ همین حالت را دارند و چون تمرین کمتری دارند،طبیعتا تغییر شرایط برای آنها سخت‏تر است.

مردم هنوز وقت زیاد دارند

فریده خردمند

اسکن‏ مردم ما هنوز وقت زیاد دارند، پس ترجیح می‏دهند رمان‏ بخوانند یعنی وقتشان را پر کنند. داستان کوتاه هنوز نتوانسته‏ جایگاه خود را در بین‏ کتابخوان‏های جامعهء ما باز کند. ولی من مطمئن هستم وقتی‏ جامعه رو به صنعتی شدن برود، کتابخوان‏ها ناگزیر به شرایط تن‏ می‏دهند تا با داستان کوتاه نیز کنار بیایند.

داستان،درد مردم را بیان نمی‏کند

حمید رضا شاه آبادی

اسکن‏ مهم‏ترین«دلیل داستان‏ نخواندن»مردم به عقیدهء من این‏ است که داستان‏های منتشر شده‏ نمی‏تواند با عامهء مردم ارتباط برقرار کند.

داستان‏ها در کشور ما از ابتدا یا چهرهء سیاسی داشته‏اند یا برای‏ فرهیختگان نوشته شده‏اند.

1Lخصوصا در دههء اخیر ایجاد قصه‏های مبهم و گرایش به ابهام‏ در داستان بسیار زیاد شده که می‏تواند از دلایل عدم ارتباط عامهء مردم باشد.البته توجه دارید که گرایش به مطالعه در کشور ما بسیار کم است.

من فکر می‏کنم حتی آنهایی که کتابخوان هستند،داستان‏های‏ ایرای را کم می‏خوانند؛چرا که در داستان‏های ایرانی به درد مردم توجه نمی‏شود یا کمتر مردم در آن حضور دارند.

بپرسید:چرا می‏خوانند؟

مهدی حجوانی

اسکن‏ به نظرم پرسش شما باید برعکس طرح شود؛یعنی باید پرسید:با توجه به وضعیت جامعهء ما،چرا هنوز عده‏ای کتاب‏ می‏خوانند؟!

بعد لابد از خودمان می‏پرسیم‏ که شرایط ناجور جامعه چیست؟

1.کتاب وارد فرهنگ ما نشده‏ است.از فرهنگ،تعاریف‏ گوناگونی به دست داده شده است،اما اینجا منظور من یکی‏ از وجوه است و آن این که فرهنگ را امری بدانیم که بدون‏ آموزش مستقیم،از نسلی به نسل دیگر منتقل می‏شود،یعنی‏ آنچه با شیر اندرون شد و،با جان به در شود.

2.نظام آموزش و پرورش رسمی ما خلاقیت کش است و بچه‏ها در چنین نظامی برای گرفتن نمرهء 20 نیازی به مطالعه‏ ندارند وکافی است کتابشان را از بر کنند.

3.سواد در مملکت ما بیشتر از طریق گوش منتقل می‏شود تا چشم.

4.در جوامع پیشرفته،آدمها اگر کتاب نخوانند،پس از چندی‏ از رده خارج می‏شوند.ما در ایران با همین کوره سوادمان‏ می‏توانیم سال‏های سال و شاید تا پایان عمر استاد اعظم!باقی‏ بمانیم.البته آنچه دربارهء جوامع پیشرفته گفتم در سطحی‏ پایین‏تر در جامعهء ما هم وجود دارد.مثلا اگر کسی دو هفته‏ پس از انفجارهای انتحاری آمریکا هنوز از این واقعه خبر نداشته‏ باشد،ما او را آدمی بیرون از باغ تلقی می‏کنیم.همین الگوی‏ ساده را در سطحی بالاتر در جوامع غربی در نظر بگیرید.آنجا کسی که مدتی در رشتهء تخصصی‏اش مطالعه نکند،عقب‏ می‏ماند.برای همین در جوامع غربی آنچنان نیازی نیست که‏ مردم را به خواندن و مطالعه،«نصیحت»کنند.آدم‏ها خود به‏ خود و در عمل،با دوری از مطالعه،جایگاه خود را از دست‏ می‏دهند.

5.عده‏ای می‏گویند:رقبای کتاب نسبت به گذشته قوی‏تر شده‏اند.البته بهتر است رسانه‏های دیگر را رقبای کتاب تلقی‏ نکنیم.هر چیزی جای خود را دارد و رابطه رسانه‏ها با یکدیگر رابطه‏ای پازلی و مکمل است.اما مسئله اینجاست که،تمرکزی‏ 2Lاسکن‏ که در کتابخوانی مطرح است،در رسانه‏های دیگر مانند تلویزیون‏ حاصل نمی‏شود.تلویزیون‏ می‏تواند مکمل کتاب باشد به شرطی که تمام وقت‏ مردم را نگیرد و به شکلی‏ بیمارگونه در خانه‏ها حضور نیابد.

6.دولت برای کتابخوانی برنامه ندارد.آنچه‏ ما تا به حال دیده‏ایم،مقطعی،کم‏تأثیر و نمایشی بوده‏ است.از طرف دیگر عامل سانسور کتاب موجب شده که‏ مردم به کتاب‏های منتشر شده کمتر اعتماد کنند و بیشتر به‏ مطبوعات رو بیاورند.کافی است تیراژ کتاب را با تیراژ روزنامه‏ها مقایسه کنید.

7.نه اینکه کتاب خوب کم باشد،امّا به این علت که«نقد» هنوز در جامعه نهادینه نشده است،«دوغ و دوشاب قاطی‏ شده‏اند»و افکار عمومی قدرت تشخیص آثار برتر را ندارند. دولت هم با حمایت‏های پنهان و گاه بسیار خام و نسنجیده از آماتورها،گاه موجب می‏شود که آثاری ضعیف(گیریم با موضوعاتی همچون اسلام و دفاع مقدس و انقلاب)در جامعه‏ منتشر شوند و ذائقهء کتابخوانی مردم را خراب کنند.

8.آدم‏هایی که دستشان در کار خیر است فقط به ساختن‏ مدرسه و مسجد و بیمارستان فکر می‏کنند(حتی نه مثلا توالت‏ عمومی زیرا لابد با خودشان می‏گویند وقتی کسی از توالت‏ استفاده کرد و خواست برای آمرزش اموات من دعا کند چه‏ شکلی ایجاد خواهد شد؟!)،کمتر کسی پیدا می‏شود که پول‏ و ثروتش را وقف کتاب و کتابخوانی کند.

9.پاره‏ای از کتاب‏های جامعهء ما رنگ و بوی بومی ندارند و با ذائقهء مردم نمی‏خوانند.بعضی کتاب‏ها عبوس و غرغرو هستند و لذت نمی‏بخشند.

10.ما در کنار کتاب‏های تخصصی به کتاب‏های عمومی‏ (Public)

هم نیاز داریم.نمی‏توان بدون برنامه و یک شبه‏ مردم را کتابخوان کرد.ما نیاز به برنامه‏ای ده پانزده ساله داریم‏ در این برنامه باید فکری هم برای تولید کتاب‏های عمومی و ساده کرد تا همچون پلی برای مطالعهء آثار عمیق‏تر و پیچیده‏تر عمل کنند.اگر هم شماری از مردم،تا آخر عمرشان متخصص‏ نشوند،باز هم دلیلی ندارد که از کتاب‏های عمومی محروم‏ شوند.به هر حال در این زمینه هم نوعی نسبیت حاکم است.

11.البته وضع کتابخوانی آن قدرها هم که در این یادداشت‏ جوّسازی شد،خراب نیست.اوضاع بهتر شده است،امّا مسئله‏ اینجاست که آهنگ رشد ما با آهنگ عمومی دنیا هماهنگ‏ نیست.

12.وضع اقتصادی مردم...

پرسش اول را دوباره تکرار می‏کنم:با چنین اوضاعی راستی‏ چطور هنوز عده‏ای کتاب می‏خوانند؟!